

یادداشتی دیگر درباره «مقدمه بر تصحیح جدید مثنوی»

چندی پیش مقالهٔ گران‌قدری از استاد ارجمند آقای دکتر محمدعلی موحد در خصوص تصحیح جدید ایشان از مثنوی در مجلهٔ مطالعات آسیای صغیر (ویژه‌نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵) خواندم. ضمن آنکه از مطالب آن مقاله استفاده کردم و همت آن مرد بزرگ (دکتر موحد) را می‌ستایم، نکته‌ای در آن مقاله به نظرم جای بررسی بیشتری دارد. آن نکته این است که استاد ارجمند، مطابق شمارهٔ ابیات نیکلسون، دربارهٔ بیت ۲۴۷۱ از دفتر سوم متذکر شده‌اند:

سنگ می‌دهد به استغفار دُرّ این بود انصاف نفس ای جان حُرّ

در همهٔ نسخ مصحّح، بیت به صورت بالا خوانده شده است و شارحان مثنوی بیشتر به تفسیر بیت پرداخته‌اند تا معنای روان و ساختارمند آن. استاد گلپینارلی، در شرح خود (ترجمهٔ استاد توفیق سبحانی)، بیت را چنین معنا می‌کنند: «ای جان آزاده تو در راه توبهٔ نفس مروارید می‌بخشی، اما او به تو حتی سنگ نیز نمی‌دهد، دادگری نفس چنین است» (نثر و شرح مثنوی شریف، ۱۰۲۶/۲). استاد گلپینارلی در معنای بیت از ساختار دستوری زبان خارج شده‌اند و بیشتر روی در تفسیر و توجیه معنای بیت دارند. اگر بیت را مطابق ساختار دستور زبان مرتب کنیم، می‌توان چنین گفت: سنگ به استغفار دُرّ نمی‌دهد، ای جان آزاده، این انصاف نفس

است. در این وجه میان مصراع اول و دوم هیچ پیوند معنایی ملاحظه نمی‌شود، ضمن آنکه وضعیت حرف «به» روشن نیست که آیا معنای سببیت و آلیت دارد یا برای مقابله و معاوضه آمده است؛ حتی اگر مصراع دوم را استفهام تأکیدی بخوانیم. بدین معنی که ای جان آزاده آیا انصاف نفس این است؟! در حالی که سنگ به استغفار دُرّ نمی‌دهد. سنگ در این صورت صفتی است که جانشین موصوف، یعنی نفس، شده است. این وجه که نفس آدمی به ازای استغفار در نمی‌دهد هم تکلف بسیار دارد و هم معنا را خراب می‌کند.

برخی دیگر از شارحان، «استغفارِ دُرّ» خوانده‌اند و آن را ترکیب اضافی دانسته‌اند و «دُرّ» را کنایه از انسان‌های گران‌قدر و شریف گرفته‌اند. برای مثال، احمد رومی بیت را چنین تفسیر کرده است: «ای جان آزاده نفس اماره چنان لئیم است که با استغفار انسان‌های شریف حتی کمترین تغییری در او رخ نمی‌دهد» (نقل از شرح جامع مثنوی معنوی، کریم زمانی، ۳/ ۶۲۵). این معنا نیز با ساختار دستوری زبان فاصله زیادی دارد و کنایه «دُرّ» غریب و ناصواب است. اگر «استغفار دُرّ» را با ترکیب اضافی استعاری بخوانیم، می‌توان سه گونه معنی روان از بیت ارائه کرد: اول، سنگ را مشبه به و نفس را مشبه فرض کنیم. در این صورت معنی روان بیت چنین می‌شود: ای جان آزاده، نفس چون سنگ استغفار چون دُرّ نمی‌دهد و این انصاف نفس است؛ دوم، سنگ را معنی متضاد و مقابل جان آزاده تلقی کنیم. در این صورت معنی روان بیت چنین می‌شود: ای جان آزاده انصاف نفس، استغفار چون دُرّ است اما سنگ چنین انصافی نمی‌دهد. در این وجه نیز حرف «به» نادیده گرفته می‌شود؛ سوم، بیت را چنین مرتب کنیم: ای جان آزاده انصاف نفس این است که با استغفار مانند دُرّ حتی سنگ نمی‌توان استخراج کرد. در این حالت استغفار دُرّی است که در مواجهه با نفس اطلاق سنگ هم نمی‌توان به آن دُرّ کرد و این تلقی انصاف دادن درباره نفس است. در این صورت، علاوه بر آنکه جمله مبهم است، فاصله بسیاری با ساختار دستوری زبان دارد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، همه معانی بالا به گونه‌ای نارسا هستند و میان مصراع اول و دوم ناهمگونی دارند و یا ساختار دستوری آنها با بیت ناسازگار است.

استاد موحد، مطابق نسخه مورخ ۶۷۷ق که مشهور به نسخه قونیه است، کلمه «استغفار»

را «استغفار» خوانده‌اند و آن را اصحّ می‌دانند (ص ۳۶) و مصراع را چنین معنی می‌کنند: «سنگ را با خاک‌سابی گوهر نمی‌توان کرد»، اگر استغفار را به گفته جناب استاد از ریشه «عَفَرَ» که در باب تفعیل به معنی خاک‌سابی یا خاک‌خورده یا خاک‌مال است فرض کنیم^۱، باز هم مشکل بیت حل نشده و پیوند میان دو مصراع همچنان نامعلوم است. مطابق خوانش استاد، بیت چنین مرتب می‌شود: ای جان آزاده انصاف نفس این است که سنگ را با خاک‌سابی گوهر نمی‌توان کرد. سؤال اینکه آیا «انصاف نفس» با فعل منفعلانه «نمی‌توان کرد»، داده شده است؟ بدین معنی که در هر دو تعبیر خاک‌سابی (تعبیر استاد موحد) یا استغفار نکنیم (تعبیر مصححان پیشین)، انصافِ نفس داده نمی‌شود. این مفهوم با اندیشه مولوی و تعالیم دینی کاملاً ناسازگار است. زیرا خاک‌سابی و خاک‌مال شدن یا استغفار کلید راه‌هایی و رستگاری است و از مولوی و دستگاه اندیشه او کاملاً بعید است که انفعال را تعلیم دهد. علاوه بر این، سنگ در مثنوی معنوی نیز جریانی سیال است که اگر در برابر مصطفی ص قرار بگیرد به سخن می‌آید و، در داستان ابوجهل، به رسالت پیامبر ص گواهی می‌دهد و ستون حنانه از هجر رسول می‌نالد و سنگ و کلوخ گوش شنوا دارد. در این جریان فکری، چگونه سنگ گوهر نمی‌دهد در حالی که گوهر را از دل سنگ استخراج می‌کنند.

اگر متنی که بیت فوق در آن به کار رفته است بررسی شود، خواهیم دید که تصحیف در کجای متن صورت پذیرفته و موجب بدخوانی و بداستنباطی شده است. بیت فوق در دفتر سوم در بخش «گواهی دادن دست و پا و زبان بر سرّ ظالم همه در دنیا» به کار رفته و این عنوان، خود، در میانه داستان فقیر طالب روزی حلال بی‌کسب و رنج در عهد داوود آمده است. در بخش مذکور، می‌گوید که همین‌جا (همین دنیا) دست و پا گواهی

۱. جناب استاد متذکر شده‌اند که عفر در لغت عرب به باب استفعال به کار نرفته است و مولوی، بر خلاف قاعده، آن را در باب استفعال به کار برده است (ص ۳۶)، در حالی که زمخشری در کتاب خود، اساس البلاغه، باب عفر نقل می‌کند که گویند قد استغفر یعنی آن کسی که طینت بد و عفریتی گرفته است و همچنین وی در کتاب دیگر خود الفائق فی غریب الحدیث و همچنین صاحب بن عباد، در المحيط فی اللغة، عفر را در باب استفعال به معنی عفریتی شدن به کار برده‌اند (این نکته را دوست دانشمند آقای امیر جابری متذکر شده‌اند).

می‌دهند و سرّ را مو به مو آشکار می‌کنند. ای آنکه به ده دست در ظلم و کین آمده‌ای، گوهرت پیدا است و نیازی به شهره شدن نیست تا بدانند که نفست ظالم است، همین که این نفس ظالم روزی با خدا زاری نکرد و از روی درد یاربی نگفت، نشانه ظلم نفس است و گرنه با خدای خود می‌گفت که خدایا دشمن مرا شاد کن؛ اگر من به او زیان رساندم، تو به او سود رسان که دیه جاهل در قتل (قتل غیر عمد) بر عاقله است و عاقله جان من از الست تو بوده‌ای:

نیز روزی با خدا زاری نکرد	یا ربی نامد از او روزی به درد
کای خدا خصم مرا خشنود کن	گر منش کردم زیان تو سود کن
گر خطا گشتم، دیت بر عاقله‌ست	عاقله جانم تو بودی از الست
سنگ می‌بدهد به استغفار دُرّ	این بود انصاف نفس ای جان حُرّ

(دفتر سوم، ابیات ۲۴۶۸-۲۴۷۱)

چنان که در ابیات بالا ملاحظه می‌شود، مفهوم استغفار از جرم کاملاً مشهود است و اگر روزی آن شخص مدعی گاو نسبت به آن فقیر طالب روزی بی‌رنج که گوش را تصاحب کرده بود با خدا زاری می‌کرد و استغفار می‌طلبید، انصاف نفس جان آزاده را داده بود. همه بدخوانی تاریخی در بیت مورد بررسی این است که «بدهد»، «ندهد» خوانده یا نوشته شده است. و «می» که بر سر آن آمده «می» استمرار است، بدین معنی که سنگ با تداوم استغفار دُرّ می‌دهد و استغفار انصافی است که جان آزاده می‌تواند نسبت به نفس ادا کند. اگر در بیت مورد بحث از فعل «بدهد» استفاده کنیم، کلمه «استغفار» با معنایی که استاد موحد ارائه می‌کنند نیز می‌تواند وجه معنایی زیبایی داشته باشد، بدین معنی که سنگ با ساییدن اشک و زاری دُرّی را که در خود پنهان کرده است، آشکار می‌کند و این انصافی است که جان آزاده نسبت به نفس روا می‌دارد. البته معنای «استغفار» را می‌توان در صورتی پذیرفت که این واژه در دایره لغات مولوی وجود داشته باشد و مولوی «استغفار» را، صرف نظر از معنای اصلی آن در باب استفعال، در معنای باب تفعیل به کار برده باشد. لازم به ذکر است که در مثنوی «عفر» چند جا به کار رفته است (البته نه در باب استفعال)، از جمله در این بیت: «نج علی قبل موتی و اعتفر/ لاتنج لی بعد موتی و

اصطبر» (۵۳۸/۶). در این بیت، معنای «اعتفر» را می‌توان خاک بر سر ریختن و خاک مال کردن در نظر گرفت. اگر جناب استاد در مثنوی معنوی یا غزلیات شمس یا فیه ما فیه یا مجالس سبعه و یا مکاتیب مولوی یک مورد از کاربرد این واژه با معنای سنگ‌سابی در باب استفعال ارائه بدهند، می‌توان واژه «استعفار» را در این بیت پذیرفت.

حسین مطیعی امین^۱



۱. عضو هیئت ویراستاری و مدیر شبه‌قاره دانشنامه اسلام معاصر.